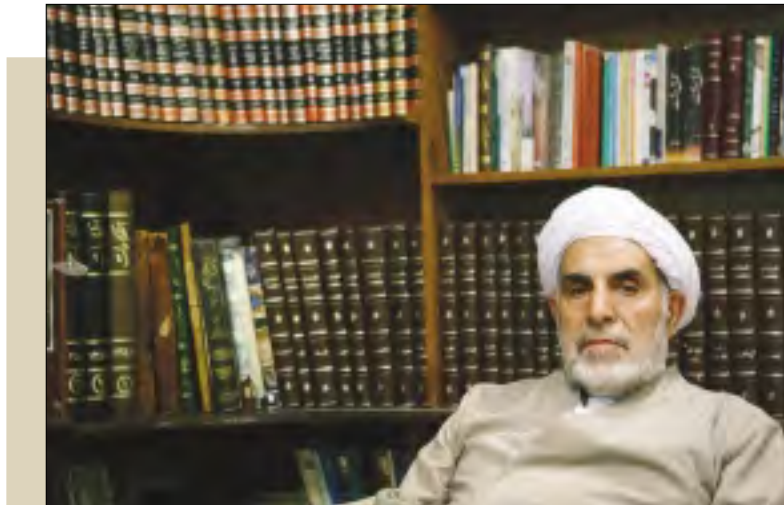


بی تردید در زندگی آیت الله طالقانی نمی توان چهره ای چون آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای را یافت که از آغازین سال های تحصیل وی، به عنوان یک استاد توانمند و در سال های بعد تا هنگام وفات به سان دوستی صمیمی با او ارتباط داشته باشد. این دو بزرگوار در عرصه تلاش برای تقریب مذاهب اسلامی و ایجاد وحدت در میان مسلمین، پیوسته دوشادوش یکدیگر بودند و انس و الفت بین آن دو سابقه ای به طول یک عمر داشت. از همین روی، رحلت این شاگرد یگانه، استاد را سخت آزرده، ناگفته نماند که آیت الله کمره ای نیز از جمله چهره هایی است که حیات علمی و اجتماعی او، آن گونه که شایسته است، مورد بررسی و پژوهش قرار نگرفته است و جا دارد که در این زمینه، کوششی درخور صورت پذیرد.



گفتنی هایی از یک تعامل دیرین» در گفت و شنود شاهد یاران با
حجت الاسلام و المسلمین ناصرالدین کمره ای

حتی در تدریس هم شهامت داشت...

رسیده بودند. در قم، پدر بنده با امام، آیت الله گلپایگانی و آیت الله مرعشی نجفی همدرس بودند و به طور مشخص، هشت سال با امام، فقه و مقداری از اسفار را مباحثه می کردند و به منزل یکدیگر هم زیاد رفت و آمد داشتند. بعدها ایشان از شهامت، شجاعت و عزت نفس امام هم تعریف های زیادی می کردند و رابطه این دو به رغم برخی از فراز و نشیب ها، همچنان صمیمی باقی ماند. نزدیکان امام نقل می کردند که ایشان به فرزندان خود توصیه می کردند که آثار ابوی را بخوانند تا نکات بسیاری دستگیرشان شود. در یکی دو سال پایان عمر که پدر من بستری بودند و امام در جماران اقامت داشتند، حدود ده باری، افرادی را برای عبادت از ایشان فرستادند. آقای حاج شیخ حسن صانعی، آقای توسلی، آقای امام جمارانی، چه در منزل و چه در بیمارستان می آمدند و نسبت به مرحوم پدر، بسیار محبت داشتند. هنگامی هم که ایشان از دنیا رفتند، امام به تمام اطرافیان شان توصیه کردند که در مجالس فاتحه پدر شرکت کنند.

آشنائی مرحوم آیت الله کمره ای و مرحوم آیت الله طالقانی چگونه و از کجا آغاز شد؟
آشنائی این دو بزرگوار از شهر قم و حوزه علمیه آنجا شروع شد. مرحوم طالقانی در درس فقه، اصول، نهج البلاغه و تفسیر قرآن پدر بنده شرکت می کردند و این دوستی و صمیمیت ادامه پیدا کرد تا این دو بزرگوار، هر یک به نحوی و به دلایلی به تهران آمدند. مرحوم پدر به تهران تبعید شدند و در حدود ۲ ماهی هم زندانی بودند و پس از آزادی هم برای ایشان محدودیت هایی تعیین شدند، از جمله اینکه حق رفتن به قم را نداشتند، لذا ایشان در تهران ماندند. مرحوم طالقانی را نمی دانم که به میل خودشان آمدند یا موضوعی پیش آمد. آنچه که جالب هست تداوم و تعمیق و صمیمی تر شدن این ارتباط در طی زمان است. بعد از استقرار هر دو بزرگوار در تهران، مرحوم طالقانی هر روز صبح برای گرفتن درس به منزل ما تشریف می آوردند. منزل ما در خیابان شاه آباد سابق، کوچه طهیر الاسلام بود.

چه دروسی را نزد آیت الله کمره ای می خواندند؟
تا جایی که یادم هست پدرم به صورت خصوصی به ایشان فقه و اصول درس می دادند. مرحوم ابوی علاقه بسیار زیادی به مرحوم

به یکدیگر می گویند که، «ایشان آدم بزرگی هستند و جای شان در اراک نیست و باید در قم باشند و ما نباید بگذاریم که ایشان در آنجا بمانند.» دوباره نزد آیت الله حائری برمی گردند و می گویند، «نمی گذاریم شما به اراک برگردید. همین جا بمانید و ما هم در خدمت شما هستیم.» مرحوم حائری می فرمایند، «من به قصد زیارت آمده ام و در اینجا منزلی برای سکونت ندارم.» آنها می گویند، «ما برای شما در ظرف چند ساعت محل سکونت پیدا می کنیم.» و بیرونی منزل حاج میرزا علی اصغر سلامت را که یکی از تجار محترم قم بود و یک نسبتی هم با ما دارد، اقامتگاه آیت الله حائری قرار می دهند و ایشان در آنجا سکونت می کنند. شاگردان ایشان وقتی به اراک می آیند و می شنوند که استادشان را در قم نگه داشته اند، تصمیم می گیرند به قم بروند. مرحوم پدر ما یک گاری کرایه می کنند و تعدادی کتاب و مختصری اثاث را برمی دارند و سه شبانه روز در راه بودند تا به قم برسند. به واسطه نقل های موقت، مرحوم امام هم یک روز زودتر از پدر من به آنجا

طبعاً قبل از طرح هر سئوالی، مناسب است که شما شمه ای از حیات علمی و عملی مرحوم آیت الله کمره ای را برای خوانندگان تشریح بیان بفرمائید.

بسم الله الرحمن الرحیم. مرحوم پدر ما در سال ۱۲۷۸ شمسی در یک خانواده کشاورز در روستای «فرق» که قریه بزرگ و خوش آب و هوایی در بخش «رستاق» شهرستان خمین است، به دنیا آمدند. این روستا حدود ۲۰ کیلومتر با خمین، زادگاه مرحوم امام خمینی، فاصله دارد. سن این دو بزرگوار هم بسیار نزدیک به هم بود. جد من در آن ده کشاورز بودند. پدرم نقل می کردند که، «یک روز در ایام کودکی صدای اذان مؤذنی را شنیدم و معنی آن را نفهمیدم و همین انگیزه برای فهم اذان موجب شد که بروم و درس حوزوی بخوانم.» ایشان در آغاز در ده به مکتب رفتند و مدتی که گذشت، معلم مکتب به پدرم گفت که من دیگر چیزی ندارم که به شما یاد بدهم. پدرم به ده دیگری می روند و از آنجا رهسپار خوانسار می شوند. بعد از طی بخشی از مدارج مقدمات و اوایل سطح در حوزة، به اراک رفتند. در آنجا مرحوم آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری، در منزل مرحوم آیت الله فرید محسنی میهمان بودند و تدریس می کردند. پدر من و برخی از شاگردان رده اول مرحوم حاج شیخ، مثل مرحوم امام، مرحوم آسید محمد تقی خوانساری و مرحوم آیت الله اراکی در درس مرحوم آیت الله حائری شرکت می کردند و عملاً حوزه علمیه قوی و معتبری به ریاست ایشان در اراک تشکیل شده بود. ظاهراً در یکی از همان سال ها تعطیلات نوروزی پیش می آید و مرحوم آیت الله حائری برای زیارت به قم تشریف می برند و شاگردان ایشان برای گذرانیدن تعطیلات به شهرهای خودشان می روند. شاگردان وقتی برمی گردند به آنها گفته می شود که آیت الله حائری را در قم نگه داشته اند. بعدها آیت الله حائری برای مرحوم ابوی تعریف کرده بودند که، «من چند روز قبل از اینکه به قم بروم، خواب دیده بودم که به قم رفته ام و دارم گل می کارم و نمی دانستم تعبیر آن چیست.» آیت الله حائری وقتی وارد قم می شوند، چند روزی را در منزل فردی اقامت می کنند و در آنجا عده ای از علما و تجار به دیدن ایشان می آیند. در جلساتی که روحانیون با ایشان داشتند، چند فرع فقهی مطرح می شود. آنها وقتی که از محضر آیت الله حائری بیرون می آیند،



من مدتی در مدرسه سپهسالار شاگرد ایشان بودم و بخشی از نهج البلاغه را خدمت ایشان خواندم و مشاهده می کردم که تسلطی قوی بر موضوع داشتند. خیلی زحمت کشیده بودند. در عین حال به هنگام تدریس ایشان، انسان احساس می کرد بسیار شخص مخلص هستند و روحیه شهامت و شجاعت در ایشان بسیار قوی و این امر حتی در نحوه تدریس مطالب علمی هم در ایشان مشهود بود.



شاخص و بزرگ اهل تسنن از فقه شیعه چنین تجلیلی و چنین فتوای بزرگ و مهمی را صادر کند، نشانه کمال شجاعت و فهم و آزاداندیشی اوست. شیخ شلتوت دعوت آیت الله بروجردی را می پذیرد، اما متأسفانه این مسافرت صورت نمی گیرد و هر دو پس از چندی از دنیا می روند.

ظاهراً با انور سادات هم ملاقاتی داشتند.

انور سادات خواسته بود که با علمای ایران ملاقاتی داشته باشد، او در آن دوران به عنوان یک افسر آزاد شناخته می شد و هنوز اتفاقات بعدی پیش نیامده بودند. سادات چون در آن مقطع چهره چندان شاخصی نبود، محملی پیش نیامد که من از مرحوم پدر بپرسم که چرا این ملاقات صورت گرفت. این بحث ها و حساسیت ها در سال های بعد اتفاق افتادند.

پدر شما در جریان مبارزات مرحوم طالقانی تا چه حد با ایشان تعامل داشتند؟

همان طور که می دانید مرحوم طالقانی حدود ده بار گرفتار زندان و تبعید شدند. به یاد دارم که مرحوم پدر در چهار پنج نوبت برای آزادی ایشان اقدام کردند و در مواردی هم در نتیجه مکاتبات یا گفتگوهای مرحوم پدر با مقامات مسئول، آقای طالقانی را آزاد کردند. در بسیاری از موارد خود من واسطه رساندن این پیغام ها بودم. در حال حاضر اسناد ساواک آیت الله طالقانی منتشر شده و در جلد دوم، نامه ای که مرحوم پدر به رئیس دادگاهی که در سال ۴۲ مرحوم طالقانی را محاکمه می کرد، نوشته بودند، موجود هست و کاملاً مشهود است که چگونه مرحوم پدر خواهان آزادی ایشان بوده اند. البته مرحوم پدر این کار را برای بسیاری از مبارزان



در روز راهپیمایی تاسوعا، مرحوم آیت الله طالقانی اصرار زیادی کردند که مرحوم پدر به دلیل بزرگتر بودن و مقام استادی داشتن، نماز را اقامه نکنند، اما پدرم فرمودند: « شما سال های طولانی جهاد فی سبیل الله کرده اید و حق امامت باشماست و مردم هم امروز به خاطر شما آمده اند.» و لذا نماز به امامت آقای طالقانی در میدان آزادی برگزار شد.

به او واگذار کرده و اینها فردا آزاد خواهند شد و این کار را هم کرد. در مورد آیت الله طالقانی هم مرحوم پدر چندین بار نامه نوشتند و صحبت کردند و در مواردی هم مسئولین به حرف مرحوم پدر احترام گذاشتند و آقای طالقانی را آزاد کردند. البته در جریان مبارزات، مرحوم طالقانی فردی نبودند که بخواهند اطرافیان شان، پیگیر آزادی ایشان باشند و شجاعت بسیار بالایی داشتند. من

پیرمردها در این ازدحام نمی توانند به راهپیمایی ادامه بدهند، در عین حال که امکان سوء قصد هم به آنها هست.» و لذا آقایان را سوار ماشین کردند تا ادامه راه را به این شکل تا میدان آزادی بروند. البته بنده خودم این افتخار را داشتم که همه راه را تا میدان آزادی، پیاده رفتم. فکر می کنم که آن روز یک ۱۵ کیلومتری راه رفتیم! در میانه راه جریانی اتفاق افتاد. موقعی که جمعیت به ۲۴ اسفند (انقلاب فعلی) رسید، مأمورین حضور داشتند و ممکن بود اگر مردم اقدامی بکنند، آنها حمله کنند. عده ای تصمیم گرفتند مجسمه وسط میدان را پایین بکشند. خبر به مرحوم طالقانی و پدرم رسید. پدرم گفتند: « بزرگ ترین شکست برای رژیم، همین جمعیتی است که الان در خیابان ها هستند. اگر بخواهیم مجسمه را پایین بکشیم، سوای اینکه راهپیمایی مختل می شود، عده ای بیگانه هم کشته می شوند. اما اگر راهپیمایی به همین شکل ادامه پیدا کند، ضربه بزرگی به رژیم می خورد، بی آنکه افراد بیگانهی کشته شوند.» آقای طالقانی این نظر را پذیرفتند و گفتند که این نظر به عده ای که در میدان بودند، ابلاغ شود و در نتیجه، کسانی که قصد پایین کشیدن مجسمه را داشتند، از این کار صرف نظر کردند. وقتی آقایان در میدان آزادی از ماشین پیاده شدند، مرحوم آیت الله طالقانی اصرار زیادی کردند که مرحوم پدر به دلیل بزرگ تر بودن و مقام استادی داشتن، نماز را اقامه کنند، اما پدرم فرمودند: « شما سال های طولانی جهاد فی سبیل الله کرده اید و حق امامت باشماست و مردم هم امروز به خاطر شما آمده اند.» و لذا نماز به امامت آقای طالقانی در میدان آزادی برگزار شد و عکس هایی هم از آن روز موجود هست. به هر حال آنچه که من به یاد دارم این است که در جریان مبارزات، مرحوم پدر نسبت به وضعیت ایشان، بسیار حساس بودند و هر وقت مشکلی برای ایشان پیش می آمد، سعی می کردند به هر نحو ممکن، آن مشکل را حل کنند.

از تأثیرات پدرتان در زمان رحلت آیت الله طالقانی چه خاطراتی دارید؟

مرحوم پدر فوق العاده ناراحت شدند و حتی می توانم بگویم که فوت آقای طالقانی، بیماری پدرم را تشدید کرد، چون هیچ یک از علما به اندازه پدرم به آقای طالقانی نزدیک نبودند. البته آقای طالقانی دوستان و عبادت کنندگان زیادی داشتند که شب و روز با ایشان ملاقات می کردند، از جمله مرحوم حاج احمد صادق خباط، اما فرق است بین رابطه مراد و مریدی و رابطه ده عالم که درس و دانش و بینش عامل ارتباط آنهاست. یادم هست مرحوم پدر با آنکه فوق العاده بیمار بودند، در مجلس ختم مرحوم طالقانی در دانشگاه تهران شرکت کردند. وقتی به دانشگاه رسیدیم، جمعیت انبوهی آنجا بودند و جلورفتن ما بسیار دشوار بود. مردم راه را باز کردند و ما رفتیم بالای مجلس. پشت تریبون جایی را برای نشستن علما و شخصیت ها تدارک دیده بودند در آن لحظه، آقای مهندس بازرگان سخنرانی می کرد. تأثیر مردم در مجلس ترحیم آقای طالقانی از صحنه های مثال زدنی تاریخ معاصر ماست.

بعد از گذشت سال ها، یاد و خاطره مرحوم طالقانی چه احساسی را در شما برمی انگیزد؟

من افتخار شاگردی ایشان را داشتم و از ویژگی های اخلاقی ایشان استفاده های بسیاری بردم. ایشان از مجاهدین درجه اول زمانه بودند. هر کسی به ایشان لقبی داده است. لقبی که من درباره ایشان در ذهن دارم و همیشه هم همه جا گفته ام «عبد صالح خدا» ست. می دانید که در زیارتنامه این تعبیر برای امیرالمؤمنین (ع) به کار می رود و این شاگرد خلف مکتب امیرالمؤمنین (ع) هم جلوه ای از آن صلابت علوی را در بینش گرفتار رفتار خود نشان می دادند. ایشان شخصیتی بودند که در زندان هم عظمت و بزرگی خود را بر مأموران دشمن تحمیل می کردند. برایمان نقل کرده اند که در یکی از دستگیری های اولیه و در اوج اقتدار رژیم و با آنکه ایشان در دست آنها و گرفتار آنها بودند، با نهایت شهامت توی گوش مأمور شهربانی زده بودند. آسانی چنین شجاع و صاحب روحیه ای چنین قدرتمند، بی تردید شباهت زیادی به سلف صالح خود و اولیای دین دارد. به هر حال حقوق ایشان بر ما زیاد است، خداوند ایشان را در رحمت بی منتهای خود مستغرق فرماید. ■



تاسوعای سال ۵۷. آیت الله طالقانی و آیت الله کمره ای هنگام برگزاری نماز جمعه در میدان آزادی.

شندیم که یک بار بستگان ایشان به زندان رفته و گفته بودند، « ما دعا می کنیم که شما از زندان بیرون بیایید.» ایشان گفته بودند، « من دعا می کنم که شما به اینجا بیایید.» اساساً مرحوم طالقانی کسی نبودند که بخواهند دیگران برای آزادی ایشان تلاش کنند، اما مرحوم پدر به دلیل علاقه ای که به ایشان داشتند، این اقدامات را انجام می دادند. در جریان اوچگیری انقلاب هم، مرحوم پدر در برخی از راهپیمایی هایی که به ابتکار مرحوم طالقانی برگزار می شدند، شرکت می کردند که بارزترین آنها، راهپیمایی روز تاسوعا بود. این راهپیمایی از مقابل منزل آقای طالقانی در پیچ شمیران شروع شد و جمعیتی بالغ بر سه میلیون نفر به دعوت ایشان، چنان راهپیمایی عظیمی به راه انداختند که ابتدا و انتهای آن معلوم نبود. چهره های شاخص در کنار آقای طالقانی، مرحوم پدر، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی بودند که مقداری از راه را پیاده رفتند و بعد چون ازدحام جمعیت زیاد شد، من به حجت الاسلام انواری همدانی گفتم که « این

انجام می دادند، از جمله مرحوم نواب که از علاقمندان پدر بود و منزل ما هم می آمد. علاوه بر این در مقطعی که گروه دوم فدائیان را گرفته بودند، عده ای از آنها در زندان بودند و از عده ای هم اسناد خانه هایشان را گرفته و گروه نگه داشته بودند و خانواده های گروه اول و خود اینهایی که اسنادشان گرو بود، به منزل ما آمده بودند و از مرحوم پدر، کمک می خواستند. پدرم به من گفتمند: « تلفن بزنی به رئیس شهربانی و بگو به اینجا بیاید تا من نکاتی را گوشزد کنم.» معاون شهربانی آمد. مرحوم پدر در این گونه موارد طوری استدلال می کردند که هم مسئولین بپذیرند و هم محبوسین آزاد شوند و به خواسته خود برسند. در این ملاقات ایشان گفتند، « اگر اینها سوء نیت داشته اند که باید مجازات شوند، ولی اگر سوء تشخیص داشته اند، اول باید ذهن اینها را روشن و بعد آنها را آزاد کرد و محکوم کردن آنها نتیجه عکس می دهد.» چند ساعت بعد معاون شهربانی به مرحوم پدر تلفن زد و گفت که رئیس شهربانی رسیدگی به این پرونده ها را



تیرماه ۱۳۳۳. آیت الله طالقانی و آیت الله کمراهی در شرکت در کنفرانس شعوب المسلمین کراچی.

مرحوم طالقانی پیشنهاد می‌دهند که برای دیدار از شیخ شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر و مفتی اعظم مصر و برای تشکر از ایشان، به مصر برویم. شایان ذکر است که در آن دوران مرحوم شیخ شلتوت فتوای عمل به احکام مذهب شیعه را صادر کرده بودند که در واقع، حکم شکستن یک طلسم را داشت و خدمت بزرگی به شیعه کردند. به هر حال آقای طالقانی این رأی را پسندیدند، در حالی که بسیاری از همراهان اصرار داشتند که برای حج عمره به مکه بروند. آنها تصمیم گرفتند به قم تلفن بزنند و از آیت الله بروجردی هم کسب تکلیف کنند. آیت الله بروجردی وقتی سخنان آنها را می‌شنوند، می‌گویند، «حتماً به مصر بروید و از طرف من، شیخ شلتوت را به قم دعوت کنید.» به این ترتیب

زیادی داشتند و بسیاری از امور را باید اداره می‌کردند و سرشان خیلی شلوغ بود، یک روز بدون اطلاع قبلی به منزل ما تشریف آوردند. متأسفانه من آن روز منزل نبودم. کسبه محل به من گفتند که آقای طالقانی آمدند و رفتند. پاسدارهای ایشان هم در جلوی منزل ایستاده بودند و یکی دو ساعتی آقای طالقانی با پدرم صحبت کردند. آن طور که من از مرحوم پدر شنیدم، مرحوم طالقانی چندین مسئله فقهی را از پدر پرسیده بودند. این آخرین ملاقات پدرم با آیت الله طالقانی بود و من بسیار تأسف خوردم که چرا آن روز نبودم. در هر حال منش اخلاقی مرحوم طالقانی به گونه‌ای بود که هر جا می‌نشستند، هر کس در مجلس بود، بعد از نیم ساعت شیفته ایشان می‌شد. اخلاص و صداقت و ایمان در صحبت‌ها و رفتارهای آقای طالقانی موج می‌زد و افراد در اولین ملاقات، مجذوب ایشان می‌شدند و ملاحظه کردید که در تشییع جنازه ایشان، مردم چه کردند. من کس در آن مراسم شرکت داشتم و صحنه‌های مبهیجی را که مردم در تشییع ایشان، پدید آوردند، از نزدیک دیدم. البته مرحوم پدر در آن زمان بستری بودند و نتوانستند در تشییع جنازه ایشان شرکت کنند. یکی از زمینه‌های مشترک نظری و عملی مرحوم آیت الله کمراهی و مرحوم آیت الله طالقانی، تلاش در جهت ایجاد و تعمیق وحدت بین فرق مختلف اسلامی است و در این زمینه، چندین بار هم در کنگره‌هایی که به این مناسبت در کشورهای مختلف برگزار می‌شدند، شرکت می‌کردند. در این باره چه خاطراتی دارید؟

مرحوم پدر دید بسیار باز و جهانی‌ای داشتند و با اکثر مراکز اسلامی و به ویژه مراکز اهل سنت در سراسر جهان ارتباط داشتند و مکاتبات بی‌شماری را با این مراکز انجام می‌دادند و کتب و جزوات متعددی نیز بین آنها رد و بدل می‌شد. ایشان به جد اعتقاد داشتند که از هر حرکتی که موجب سوء استفاده دشمنان اسلام و تضعیف وحدت بین فرق اسلامی می‌شود، باید به شدت پرهیز کرد. همان طور که اشاره کردید چندین کنگره در کشورهای اسلامی برگزار شدند که مرحوم پدر همراه مرحوم طالقانی در آنها شرکت کردند. اولی در کراچی پاکستان بود که از طرف جمعیت «شعوب المسلمین» برگزار شده بود. حضور این دو بزرگوار همراه با عده‌ای دیگر در آن کنگره، بسیار مورد استقبال واقع شد و بسیار هم مؤثر بود. کنگره دیگری هم در اردن هاشمی برگزار شد که من خود دعوتنامه را خدمت آقای طالقانی بردم، چون دعوتنامه ایشان را به منزل ما فرستاده بودند. یکی دو شب قبل از عزیمت، مرحوم پدر و مرحوم طالقانی و من به قم رفتیم تا از مرحوم آیت الله بروجردی خدا حافظی کنیم، چون این دو بزرگوار به نمایندگی از ایشان در آن جمع شرکت می‌کردند. ایشان بسیار محبت و بزرگواری فرمودند و این حرکت را تأیید کردند. موقعی که برگشتیم مرحوم پدر و مرحوم طالقانی با هواپیما به اردن رفتند. پس از برگزاری کنگره، مرحوم پدر به

طالقانی داشتند و به همین دلیل برای ایشان درس خصوصی گذاشته بودند. منزل آقای طالقانی در قلعه وزیر امیریه بود و طبعاً برای رسیدن به منزل ما باید راه دوری را طی می‌کردند. حتی یک روز پادم هست که برف سنگینی آمده بود و تا زانوئى مرحوم طالقانی برف بود. مادر ما از ایشان پرسید، «آقا! با این برف سنگین، چطور راه به این دوری را آمده‌اید؟» ایشان پاسخ دادند، «برای کسب علم و دانش باید بیش از اینها زحمت کشید و من با کمال ذوق و شوق می‌آیم.» بعدها که منزل ما به خیابان زرین نعل منتقل شد، باز هم این جلسات درس ادامه پیدا کردند و علاوه بر آن، مرحوم طالقانی گاهی هم در درس عمومی مرحوم پدر در مسجد فخرالدوله شرکت می‌کردند. علاوه بر این آندو همکاری‌های علمی هم داشتند. مرحوم پدر شرحی بر نهج البلاغه نوشته و کاری علمی در مورد خطبه اول نهج البلاغه که درباره آسمان و جهان هست، انجام داده‌اند. مرحوم طالقانی در تحقیقات مربوط به آن بخش با مرحوم پدر همکاری بسیار داشتند و نامشان هم در مقدمه آمده است. البته قرار است تا آخر امسال این کتاب توسط بنیاد نهج البلاغه تجدید چاپ شود.

از رابطه صمیمانه این دو شخصیت چه خاطراتی دارید؟ این مسئله برای عموم بسیار واضح است و چندان نیازی به شرح و توضیح ندارد. پدر من همیشه می‌گفتند، «این آقای طالقانی بسیار با شهامت، شجاع و با روحیه‌ای فوق العاده و بسیار علاقمند به مطالب علمی و دینی است.» این جنبه را خود من هم در ایشان مشاهده کردم. من مدتی در مدرسه سپهسالار شاگرد ایشان بودم و بخشی از نهج البلاغه را خدمت ایشان خواندم و مشاهده می‌کردم که تسلطی قوی بر موضوع داشتند. خیلی زحمت کشیده بودند. در عین حال به هنگام تدریس ایشان، انسان احساس می‌کرد بسیار شخص مخلص هستند و روحیه شهامت و شجاعت در ایشان بسیار قوی و این امر حتی در نحوه تدریس مطالب علمی هم در ایشان مشهود بود. ایشان بسیار با حریت و آزادمنشی درس می‌دادند و مشربی داشتند که این ویژگی‌ها به آسانی از آن استنباط می‌شد. اما در مورد رابطه نزدیک با مرحوم پدر، یک بار مرحوم طالقانی از پدرم دعوت کردند به «گلبرگ» بروند و پدرم همراه برادرم، مهندس محسن کمراهی، به آنجا رفتم و چند روزی مهمان ایشان بودند. عکس‌های این مسافرت، موجود است. در تهران هم هر وقت که آقای طالقانی از زندان آزاد می‌شدند، از جمله نخستین کسانی که به محض اطلاع به دیدن ایشان می‌رفتند، پدر من بودند. می‌دانید که مرحوم طالقانی مکرراً به زندان و تبعید فرستاده می‌شدند. رابطه صمیمانه آنها و نزدیک بودن منزل آقای طالقانی در بیج شمیران و مسجد فخرالدوله که پدرم در آنجا امام جماعت بودند، باعث می‌شد که این دو بزرگوار در هر فرصتی که پیش می‌آمد، به دیدار یکدیگر بشتابند. این ارتباط شاید حدود چهل سال طول کشید. می‌دانید که بعد از انقلاب آیت الله طالقانی مراجعین



آیت الله کاشانی حاج میرزا خلیل کمراهی.



یک روز برف سنگینی آمده بود و تا زانوئى مرحوم طالقانی برف بود. مادر ما از ایشان پرسید، «آقا! با این برف سنگین، چطور راه به این دوری را آمده‌اید؟» ایشان پاسخ دادند، «برای کسب علم و دانش باید بیش از اینها زحمت کشید و من با کمال ذوق و شوق می‌آیم.»

آقایان به مصر رفتند و سه بار با مرحوم شیخ محمود شلتوت ملاقات کردند و از فتوای ایشان در مورد عمل به فقه شیعه و نبودن تفاوت بین فقه اهل تسنن و شیعه، تشکر و دعوت آیت الله بروجردی را به ایشان ابلاغ کردند. من در آن سفر همراه این هیئت نبودم، اما از مرحوم پدر شنیدم که می‌گفتند شیخ شلتوت گفته بود، «من تمام کتب فقهی شما را مطالعه کرده و سپس این فتوا را داده‌ام.» و منظورشان این بود که فتوای ایشان جنبه سیاسی نداشته و کاملاً علمی و متکی بر تحقیقات و مطالعات عمیق بوده است. شیخ شلتوت گفته بودند که «من کتب فقهی شیعه را از نجف درخواست کرده بودم، ولی تا زمانی که مصر در اشغال انگلیسی بود، آنها اجازه ورود این کتاب‌ها را به مصر ندادند و بعد از ملی شدن کانال سوئز و رفتن انگلیسی‌ها بود که این کتاب‌ها به دست من رسید و آنها را به شکل کامل خواندم و این فتوای تاریخی را صادر کردم.» به هر حال اینکه یک مفتی

